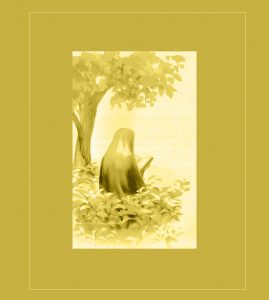
**خرید کتاب زینب خانم اثر عاطفه سادات موسوی**

**درباره ی کتاب**

زینب خانم : همان طور که خداوند برای تمام زنان و دختران ،عالم الگویی همچون حضرت زهرا سلام الله علیها آفرید به همه نشان داد که رشد و شکوفایی ربطی به مرد بودن یا زن بودن ندارد. زن و مرد در وجوه کمالی و انسانی نزد خداوند یکسان هستند فقط فقط، ایمان و تقوا بین افراد تفاوت ایجاد میکند.  
شهیده زینب خانم کمایی (میترا) یکی از دخترانی است که به ما نشان می دهد، زندگی فقط و فقط در خوردن و پوشیدن و تفریح خلاصه نمیشود. او زندگی را بزرگتر و زیباتر از همه چیز دید او زندگی را در خشنودی خداوند دید. به گونه ای که زینب دختر چهارده ساله در همه رفتارهایش اول خداوند را در نظر گرفت.

ما سعی کردیم در این کتاب ( زینب خانوم ) بخش کوچکی از زندگی پر از درس و تجربه او را بنویسیم. همه ما فارق از زن یا مرد بودن کوچک یا بزرگ بودن این نعمت الهی را به عنوان الگوی دست یافتنی خودمان قرار بدهیم. [خرید کتاب آقا محسن...](https://baratbooks.com/Prod/%d8%a2%d9%82%d8%a7-%d9%85%d8%ad%d8%b3%d9%86/)

[](https://baratbooks.com/wp-content/uploads/2022/12/zeynab-khanoom.jpg)

**بخشی از کتاب زینب خانم**

**قصه**

پدر زینب آقا جعفر کارمند شرکت نفت شهر آبادان بود. خانواده او هم در خانه هایی که شرکت نفت به کارمندانش میداد زندگی میکردند. توی کوچه هایشان شمشادهای بلند سرسبز زیبا بود . داخل خانه شان هم باغچه ای داشتند. که تابستان و زمستان سبز سبز بود. جعفر آقا و کبری خانم پدر و مادر داخل باغچه انواع سبزی ها را کاشته بودند. چراکه حقوق کارمندی کفاف هزینه های زندگی با هفت بچه قد و نیم قد را نمیداد. آنها اقوام زیادی نداشتند و مادربزرگ مادری او به جز مادر زینب فرزند دیگری.

نداشت او تنها زندگی میکرد و زود به زود دلش برای نوه هایش تنگ میشد. نوه ها هم علاقه زیادی به مادربزرگ داشتند. از بین آنها زینب جور دیگری مادربزرگ را دوست داشت. او همیشه قصه های قرآنی مادربزرگ را با علاقه و دقت گوش میداد.  
مدتی بود در همسایگیشان خانواده ای متدین زندگی میکرد. دختر بزرگ این خانواده برای بچه های محله کلاس قرآن میگذاشت. او هم که عاشق قرآن بود در این کلاس ها شرکت میکرد. چند وقتی نگذشته بود که با شرکت در این کلاس به حجاب علاقه مند شد. او با آن سن کمش مثل همیشه در کارهای خوب پیشقدم بود. هنوز انقلاب پیروز نشده بود و مردم در مورد حجاب درک و علاقه ای نداشتند. اما زینب که قلب صاف و پاکی داشت اولین نفر در خانه بود که کنار مادرش نشست و گفت: «مامان من دلم میخواد با حجاب بشم.»

کتاب زینب خانم ( [زینب کمایی](https://navideshahed.com/fa/news/392451/%D9%86%DA%AF%D8%A7%D9%87%DB%8C-%D8%A8%D9%87-%D8%B2%D9%86%D8%AF%DA%AF%DB%8C%D9%86%D8%A7%D9%85%D9%87-%D8%B2%DB%8C%D9%86%D8%A8-%DA%A9%D9%85%D8%A7%DB%8C%DB%8C) ) را به همراه تخفیف ویژه ی آثاربرات خریداری کنید.